

## The Politics of Culture in Development Policy: A Critical Analysis of the Relationship between Culture and Development in the 7th Development Plan Law

*Tohid Esmailpour*, Researcher at the Governance Studies Group, Majlis Research Center, Tehran, Iran. (Corresponding author) Email: [t.esmailpour@mrc.ir](mailto:t.esmailpour@mrc.ir)

*MohammadHadi Homayoon*, Full Professor, Faculty of Islamic Studies, Culture and Communication, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. Email: [homayoon@isu.ac.ir](mailto:homayoon@isu.ac.ir)

### Extended Abstract

**Introduction:** The relationship between culture and development is a longstanding point of contention in development studies, reflecting competing paradigms of societal progress rather than a purely technical policy issue. These paradigms range from instrumental perspectives that treat culture as a resource for economic growth to humanistic approaches that regard it as the foundation of meaningful human flourishing. Post-revolutionary Iran provides a particularly important context for examining this debate. Officially, the state endorses the Islamic-Iranian Model of Progress, a normative meta-paradigm that defines moral, spiritual, and human transcendence as the ultimate goals of social advancement. In practice, however, many policy documents continue to be shaped by instrumental and technocratic rationalities that prioritize economic growth, efficiency, and administrative performance.

Iran's Seventh Five-Year Development Plan Law (2024) offers an important case for investigating this tension. As the country's principal medium-term strategic policy document, it not only guides administrative planning but also institutionalizes particular understandings of culture, progress, and governance. This study analyzes the discursive architecture of the Seventh Development Plan to identify the paradigms shaping the relationship between culture and development and to assess the extent to which its operational logic aligns with the normative vision articulated in the Islamic-Iranian Model of Progress.

**Methods:** This study adopts a qualitative research design using a single-case study strategy centered on the Seventh Five-Year Development Plan Law. A directed qualitative content analysis was conducted based on a pre-established theoretical framework comprising five paradigms of culture-development relations: functionalist (P1), economic (P2), sustainability (P3), humanistic/transcendence-oriented (P4), and sovereignty-oriented (P5). The Islamic-Iranian Model of Progress served as the normative benchmark for interpretation.

The empirical corpus consisted of the complete text of the law (120 articles across 24 chapters). Each provision was systematically coded according to the five paradigms, and the distribution, interaction, and relative dominance of the codes were analyzed to identify hegemonic discursive coalitions and marginalized perspectives.

tives. Reliability was enhanced through expert review and repeated coding to ensure internal consistency.

**Findings:** The Seventh Development Plan displays a heterogeneous and contested discursive structure. A hegemonic coalition of the economic (P2) and functionalist (P1) paradigms dominates the document, representing culture primarily as a resource for economic growth, productivity, and market competitiveness. Policies promoting the cultural economy and aligning education with labor-market demands exemplify this techno-economic orientation.

Nevertheless, alternative discourses remain visible. Provisions reflecting the sustainability (P3) and humanistic (P4) paradigms address regional inequality, social justice, environmental protection, and human well-being. Although these perspectives challenge the reduction of progress to economic performance, they remain institutionally peripheral. At the same time, the law is framed by a sovereignty-oriented (P5) discourse emphasizing national independence, technological self-sufficiency, and geopolitical resilience. Overall, the policy architecture reveals a layered configuration in which techno-economic rationality predominates while being partially moderated by social, environmental, and sovereignty-related considerations.

**Conclusion:** The analysis reveals a significant gap between the normative ideals articulated in the Islamic-Iranian Model of Progress and the operational logic embedded in the Seventh Development Plan. Although official discourse promotes a culture-centered vision of human development, the law largely adopts instrumental and economic rationalities that implicitly construct individuals primarily as economic actors valued for their productivity.

This conception contrasts sharply with the multidimensional and transcendence-oriented view of the human subject advanced by the Islamic-Iranian Model of Progress. The limited institutional presence of this humanistic paradigm highlights a structural disconnect between declared cultural aspirations and the practical mechanisms of national planning. These findings demonstrate that development policy is not a neutral technical exercise but a contested ideological field in which competing paradigms struggle for dominance. Bridging the gap between culture-centered aspirations and prevailing techno-economic policymaking therefore requires a fundamental paradigmatic transformation rather than incremental policy adjustments.

**Keywords:** Culture and Development, Development Policy, Critical Discourse Analysis, 7th Development Plan, Islamic-Iranian Progress.

## سیاست فرهنگ در خط‌مشی توسعه: تحلیل انتقادی نسبت فرهنگ و توسعه در قانون برنامه هفتم

توحید اسماعیل پور<sup>۱</sup>، محمد‌هادی همایون<sup>۲</sup>

### چکیده

تعریف نسبت میان «فرهنگ» و «توسعه» در اسناد سیاست‌گذاری، باز نمود یک «میدان نبرد گفتمانی» است. این پژوهش با هدف کالبدشکافی انتقادی این منازعه در «قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت» به‌عنوان عالی‌ترین سند سیاست‌گذاری میان‌مدت ایران، از یک چارچوب تحلیلی دو‌لایه و منسجم بهره می‌برد. در لایه نخست (تحلیلی عملیاتی)، با به‌کارگیری روش «تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار»، متن قانون بر اساس یک چارچوب مفهومی پنج‌گانه (P1 تا P5) کدگذاری می‌شود که شامل رویکردهای: ۱. فرهنگ تسهیل‌گر/مانع توسعه (کارکردی)، ۲. فرهنگ برای توسعه (اقتصادی)، ۳. فرهنگ به‌مثابه بُعد توسعه (پایداری)، ۴. فرهنگ به‌مثابه خود توسعه (انسان‌گرا/تعالی‌بخش) و ۵. فرهنگ به‌مثابه عرصه مقاومت و هویت استقلالی (حاکمیتی/امنیتی) است. در لایه دوم (هنجاری- انتقادی)، الگوی گفتمانی استخراج‌شده، با محک کلان رویکرد پیشرفت اسلامی ایرانی به‌عنوان غایت تعالی‌بخش و معیار هنجاری پژوهش مورد ارزیابی انتقادی قرار می‌گیرد. بر این اساس، پرسش محوری پژوهش آن است که معماری گفتمانی قانون برنامه هفتم چیست و این معماری، چه شکاف ساختاری و فرهنگی با آرمان «انسان متعالی» در الگوی پیشرفت بومی دارد؟ یافته‌ها از وجود یک «ائتلاف هژمونیک» میان گفتمان‌های اقتصادی (P2) و کارکردی (P1) که ریشه در ادبیات «رشد اقتصادی» و «رفع ناترازی‌ها» در قانون دارد، حکایت می‌کند که توسط جزایر پراکنده رویکردهای انسان‌گرا (P4) و پایداری‌محور (P3) به چالش کشیده شده و کل این منازعه توسط یک چارچوب کلان حاکمیتی (P5) جهت‌دهی و مقید می‌شود. این تحلیل، ضمن تبیین دلایل سیطره «توسعه‌زدگی» در سیاست‌گذاری عملی، دلالت‌های راهبردی مشخصی برای عبور از شکاف میان «آرمان اعلامی» و «رویکرد عملی» و حرکت به‌سوی یک پیشرفت فرهنگ‌بنیان ارائه می‌دهد.

### واژگان کلیدی

فرهنگ و توسعه، سیاست‌گذاری توسعه، تحلیل گفتمان انتقادی، قانون برنامه هفتم پیشرفت، پیشرفت اسلامی ایرانی.

## مقدمه

در سپهر مطالعات توسعه، تعریف نسبت میان «فرهنگ» و «توسعه»، نه یک انتخاب فنی، بلکه محصول یک «میدان نبرد گفتمانی» (Fairclough, 2013: 5) است که در آن، رویکردهای رقیب برای هژمونیک ساختن تعریف خود از «زندگی مطلوب» مبارزه می‌کنند. این رویکردها، از نگاه ابزاری به فرهنگ تا دیدگاه‌های انسان‌گرا، طیفی از منطق‌های سیاست‌گذاری متمایز را شکل می‌دهند. سپهر سیاست‌گذاری ایران پس از انقلاب، میدان پیچیده‌ای برای مشاهده این منازعه جهانی است. یک پارادوکس ساختاری، نظام خط‌مشی‌گذاری کشور را در این بستر تعریف می‌کند. از یک‌سو، گفتمان رسمی دولت، مبتنی بر یک فراپارادایم هنجاری باعنوان «الگوی پیشرفت اسلامی-ایرانی» است (مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ۱۳۹۷: ۱۱). این الگو، با تأکید بر «تعالی و رشد انسان»، ادعای هم‌سوئی با عالی‌ترین سطح گفتمان جهانی (P4) را دارد و خود را بدیلی در برابر توسعه‌گرایی غربی معرفی می‌کند. از سوی دیگر، منطق عملیاتی حاکم بر اسناد برنامه‌ای، به‌طور تاریخی، تحت سیطره ائتلافی از رویکردهای ابزاری (P1, P2) و یک چارچوب کلان حاکمیتی- هویتی (P5) بوده است. این شکاف، یک تنش صرف نیست، بلکه عارضه یک دوگانگی بنیادین در درک دولت از ماهیت پیشرفت است.

«قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت»، به‌عنوان عالی‌ترین سند راهبردی میان‌مدت، موقعیتی ممتاز برای کالبدشکافی این پارادوکس است. این قانون که در بحبوحه فشارهای اقتصادی و با گفتمان مسلط «رشد و رفع ناترازی» تدوین شده، یک «کنش گفتمانی»<sup>۱</sup> کلیدی است که با طبیعی‌سازی یک نظم خاص از اولویت‌ها، مسیر کشور را برای سال‌های آتی تثبیت می‌کند. از این‌رو، این پژوهش با یک چارچوب تحلیلی دولایه، معماری گفتمانی قانون و پارادوکس‌های ساختاری آن را واکاوی و عارضه‌یابی می‌کند. در لایه اول (تحلیلی- عملیاتی)، در چارچوب روش تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار و ابزار مفهومی طیف پنج‌گانه (P1-P5)، متن قانون کالبدشکافی می‌شود تا مشخص شود کدام منطق‌های گفتمانی، هژمونیک، مقید یا به حاشیه رانده شده‌اند. در لایه دوم (هنجاری- انتقادی)، معماری گفتمانی استخراج‌شده را با محک «پیشرفت اسلامی-ایرانی» می‌سنجیم تا شکاف میان «انسان اقتصادی» قانون و «انسان متعالی» ایده پیشرفت را تبیین انتقادی کنیم. این پژوهش به پرسش‌های محوری زیر می‌پردازد:

سؤال اصلی: معماری گفتمانی حاکم بر «قانون برنامه هفتم پیشرفت» بر اساس ائتلاف و تخصص رویکردهای نظری پنج‌گانه فرهنگ و توسعه چگونه شکل گرفته است و این معماری، چه شکاف ساختاری و انسان‌شناختی با کلان‌رویکرد پیشرفت بومی دارد؟

سؤالات فرعی: الف) مظاهر انضمامی و مصادیق کلیدی هر یک از پنج پارادایم در متن قانون کدامند؟ ب) کدام رویکرد(ها) موفق به کسب هژمونی گفتمانی شده و کدام‌یک در جایگاه مقاومت یا حاشیه قرار گرفته‌اند؟ ج) دلالت‌های راهبردی شکاف میان منطق عملیاتی قانون و آرمان‌هنجاری پیشرفت برای آینده سیاست‌گذاری توسعه در ایران چیست؟

## مبانی نظری و چارچوب تحلیلی

### سیر تحول تاریخی: از استعمارزدایی تا صورت‌بندی چارچوب تحلیلی

تحلیل جایگاه «فرهنگ» در اسناد سیاست‌گذاری، نیازمند فهم سیر تحول این گفتمان در سطح جهانی است. این بخش با یک حفاری مفهومی، نشان می‌دهد چارچوب تحلیلی پنج‌گانه (P1-P5) چگونه از منازعات پارادایمیک هفتاد سال اخیر استخراج و توجیه می‌شود. این روایت، داستانی از تقابل‌ها و چرخش‌های کلیدی است که از تقلیل‌گرایی اقتصادی آغاز شده و به بدیل‌های بومی برای توسعه ختم می‌شود.

**مرحله اول: دوگانه آغازین؛ فرهنگ به مثابه «مانع» یا «عرصه مقاومت» (دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۷۰)**

در فضای پس از جنگ جهانی دوم، گفتمان توسعه تحت سیطره کامل پارادایم نوسازی قرار داشت که توسعه را فرآیندی خطی و جهان‌شمول برای گذار از جوامع «سنتی» به جوامع «مدرن» تعریف می‌کرد (Rostow, 1960: 4). در این چارچوب نظری اروپامحور، فرهنگ‌های محلی به‌عنوان «مانع اصلی» بر سر راه ترقی اقتصادی و عقلانیت ابزاری شناسایی می‌شدند. ارزش‌های بومی می‌بایست از طریق مهندسی اجتماعی با ارزش‌های مدرن غربی (فردگرایی، رقابت) جایگزین می‌شدند تا مسیر توسعه هموار گردد (Inkeles & Smith, 1974: 290). این منطق کارکردی و آسیب‌شناسانه که فرهنگ را صرفاً در نسبت با اهداف اقتصادی می‌سنجد و برای آن نقشی ابزاری (مثبت یا منفی) قائل است، سنگ بنای رویکردی را گذاشت که ما در این پژوهش آن را رویکرد اول (P1: فرهنگ به مثابه تسهیلگر/مانع) می‌نامیم.

در واکنش به شکست پروژه‌های توسعه، نظریات انتقادی وابستگی ظهور کردند

و با طرح مفهوم «امپریالیسم فرهنگی» (Schiller, 1976)، فرهنگ را نه «مانع» داخلی، بلکه «عرصه مقاومت» در برابر سلطه اقتصادی و فرهنگی «مرکز» بر «پیرامون» معرفی نمودند. این چرخش انتقادی، مبنای نظری رویکرد پنجم (P5) را شکل داد که در بسترهایی چون ایران پس از انقلاب، به یک منطق حاکمیتی برای دفاع از استقلال هویتی تکامل یافت.

**مرحله دوم: چرخش نهادی؛ فرهنگ به مثابه «بُعد» یا «منبع» (دهه‌های ۱۹۸۰-۲۰۰۰)**  
 پیامدهای نامطلوب انسانی و اجتماعی مدل‌های توسعه تک‌بعدی، نهادهای بین‌المللی را به بازنگری واداشت. نقطه عطف این بازنگری، اعلام «دهه جهانی توسعه فرهنگی» (۱۹۸۸-۱۹۹۷) توسط یونسکو بود. گزارش راهبردی این دهه، «تنوع خلاق ما»، با رد قاطع مدل‌های صرفاً اقتصادی، استدلال نمود که «توسعه»، اگر از زمینه انسانی و فرهنگی خود جدا شود، فرآیندی بی‌معناست» (World Commission on Culture and Development [WCCD], 1995, p. 15). این نگاه، فرهنگ را به «بُعد چهارم توسعه پایدار» (در کنار ابعاد اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی) ارتقا داد و سیاست‌گذاری فرهنگی را از حالت تدافعی به یک رویکرد فعال برای ادغام فرهنگ در تمام سیاست‌ها تغییر داد. این منطق پایداری‌محور، هسته اصلی پارادایم سوم (P3): فرهنگ به مثابه بُعد توسعه را می‌سازد.

هم‌زمان با این تحول، در منطقی متفاوت، ظرفیت‌های اقتصادی مستقیم فرهنگ با عنوان «صنایع فرهنگی و خلاق» در کانون توجه قرار گرفت. (Howkins, 2001: 13) این نگاه که توسط نهادهایی چون بانک جهانی و سیاست‌گذاران شهری ترویج شد، فرهنگ را به مثابه یک «منبع مقتضی»<sup>۱</sup> برای حل بحران‌های سرمایه‌داری متأخر و یک موتور قدرتمند برای رشد اقتصادی و اشتغال‌زایی می‌بیند (Yúdice, 2003: 9). این رویکرد ابزاری و اقتصادی که فرهنگ را به یک صنعت مولد ثروت تقلیل می‌دهد، بنیان پارادایم دوم (P2): فرهنگ برای توسعه است.

**مرحله سوم: اوج انسان‌گرایی و نقد رادیکال (از ۲۰۰۰ به بعد)**  
 در آغاز قرن بیست و یکم، گفتمان توسعه با انسانی‌ترین تعریف خود و درعین حال، رادیکال‌ترین نقدها مواجه شد. با تکیه بر آثار آمارتیا سن، توسعه به مثابه «گسترش قابلیت‌های انسانی» بازتعریف شد (Sen, 1999: 18). از این دیدگاه، رشد اقتصادی صرفاً ابزاری برای رسیدن به غایت توسعه، یعنی افزایش آزادی‌های واقعی افراد برای

انتخاب و تحقق سبکی از زندگی است که برایشان ارزشمند است؛ فرآیندی که ذاتاً فرهنگی است. در این نگاه، فرهنگ، بنیاد و غایت نهایی توسعه است، نه ابزار یا بُعد آن. این چشم‌انداز انسان‌گرا، عالی‌ترین سطح گفتمان جهانی را نمایندگی می‌کند که ما آن را پارادایم چهارم (P4: فرهنگ به‌مثابه خود توسعه) می‌نامیم.

در بحبوحه همین تحولات، مکتب پساتوسعه رادیکال‌ترین نقد را به کل این تاریخ وارد کرد. متفکرانی چون آرتورو اسکوبار استدلال کردند که مشکل، این یا آن مدل از توسعه نیست؛ بلکه خود «گفتمان توسعه» یک ابزار قدرت استعماری است که برای مدیریت و کنترل جهان غیرغربی ابداع شد (Escobar, 1995: 21). این مکتب به دنبال «توسعه جایگزین» نیست، بلکه خواهان «بدیل‌هایی برای توسعه» است.

دقیقاً در همین نقطه تلاقی انتقادی است که می‌توان رویکرد «پیشرفت اسلامی-ایرانی» را نه به‌عنوان یک مدل فرعی در گفتمان توسعه جهانی، بلکه به‌مثابه یک تلاش بومی برای صورت‌بندی «بدیلی برای توسعه» درک کرد. این پارادایم که ریشه در مبانی فلسفی و ایدئولوژیک بومی دارد (باغسنگانی، ۱۳۹۷؛ خورشیدی، ۱۳۹۹)، با طرد سلطه فرهنگی (همسو با P5 و نقد پساتوسعه) و تأکید بر تعالی انسان (همسو با P4)، ادعای ارائه منطق هنجاری متفاوتی برای سنجش حیات مطلوب را دارد. از این‌رو، الگوی پیشرفت اسلامی-ایرانی در این پژوهش، نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه محک انتقادی است که از دل همین سیر تحول تاریخی و در پاسخ به کاستی‌های آن سر برآورده است. این چارچوب تحلیلی چندلایه که هم شامل پارادایم‌های جهانی (P1-P5) و هم نقدهای رادیکال پساتوسعه و بدیل‌های بومی است، معماری نظری این پژوهش برای ارزیابی انتقادی قانون برنامه هفتم خواهد بود.

### چارچوب مفهومی پژوهش

برای تحلیل انتقادی نسبت فرهنگ و توسعه در قانون برنامه هفتم، این پژوهش از یک چارچوب مفهومی دولایه بهره می‌برد. لایه اول، یک «چارچوب تحلیلی-عملیاتی» است که با معرفی پنج رویکرد جهانی فرهنگ و توسعه، ابزارهای مفهومی لازم برای کالبدشکافی و طبقه‌بندی جهت‌گیری‌های موجود در متن قانون را فراهم می‌آورد. لایه دوم، یک «چارچوب کلان هنجاری-انتقادی» است که به تبیین الگوی آرمانی حاکم بر گفتمان رسمی جمهوری اسلامی، یعنی «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت»، می‌پردازد. این الگو به‌مثابه معیار و خط‌کش ایده‌آل برای ارزیابی جهت‌گیری‌های قانون عمل

می‌کند. هسته اصلی تحلیل انتقادی این پژوهش، در بررسی تنش و شکاف میان این دو لایه شکل می‌گیرد.

### لایه اول: چارچوب تحلیلی عملیاتی: رویکردهای ۵ گانه جهانی و نقدهای آن

برای کالبدشکافی متن قانون، از یک چارچوب تحلیلی استفاده می‌شود که ماحصل صورت‌بندی سیر تحول تاریخی گفتمان فرهنگ و توسعه است. این چارچوب شامل پنج پارادایم اصلی است که هر یک، پرسش محوری، نقش فرهنگ و منطق سیاست‌گذاری متفاوتی را نمایندگی می‌کنند. این رویکردها از نگاهی کاملاً ابزاری و اقتصادی تا چشم‌اندازهای انسان‌گرا و انتقادی را در برمی‌گیرند و به ما امکان می‌دهند تا منطق‌های رقیب، مسلط و به حاشیه رانده‌شده در متن قانون را شناسایی کنیم. جزئیات و ابعاد مقایسه‌ای این پنج رویکرد در جدول ۱ ارائه شده است.

جدول ۱. خلاصه چارچوب تحلیلی - عملیاتی رویکردهای نظری «فرهنگ و توسعه»

	P1	P2	P3	P4	P5
ویژگی	رویکرد کارکردی (فرهنگ در توسعه)	رویکرد اقتصادی (فرهنگ برای توسعه)	رویکرد پایداری توسعه (بُعد فرهنگی توسعه)	رویکرد انسان‌گرا (فرهنگ به‌مثابه توسعه)	رویکرد حاکمیتی- هویتی (فرهنگ به‌مثابه عرصه مقاومت)
پرسش محوری	چگونه فرهنگ می‌تواند موانع توسعه اقتصادی را برطرف یا آن را تسهیل کند؟	چگونه می‌توان از فرهنگ برای تولید ثروت، شغل و رشد اقتصادی استفاده کرد؟	چگونه می‌توان از آسیب‌های فرهنگی پروژه‌های توسعه جلوگیری کرد؟	توسعه چگونه می‌تواند به شکوفایی فرهنگی و تعالی انسان کمک کند؟	چگونه می‌توان از هویت و حاکمیت فرهنگی در برابر تهدیدات محافظت کرد؟
نقش محوری فرهنگ	مانع یا تسهیلگر (متغیر مداخله‌گر)	منبع اقتصادی (بخش مولد و تجاری)	بُعد چهارم توسعه (عامل تلفیقی و حفاظتی)	غایت و جوهر توسعه (بنیاد و هدف نهایی)	میدان نبرد استراتژیک (عرصه هویت و امنیت ملی)
منطق سیاست‌گذاری	انطباقی و همسوساز: رام کردن فرهنگ برای خدمت به اهداف اقتصادی.	کالایی‌سازی و بهره‌برداری: استخراج ارزش اقتصادی مستقیم از فرهنگ.	اصلاحی و تلفیقی: گنجاندن ملاحظات فرهنگی در سیاست‌ها (پیوست فرهنگی).	تعالی بخش و انسان‌محور: توانمندسازی انسان برای انتخاب یک زندگی ارزشمند.	تدافعی و کنترلی: مرزبانی هویتی و حفاظت از فرهنگ در برابر نفوذ.

دژ یا سنگر: فرهنگ قلمرویی استراتژیک است که باید از آن دفاع کرد.	قطب‌نما و مقصد: توسعه باید در جهت تعالی انسان و فرهنگ جهت‌گیری کند.	ضربه‌گیر یا کمربند ایمنی: از آسیب‌های جانبی قطار توسعه جلوگیری می‌کند.	معدن یا کارخانه: فرهنگ منبعی است که باید استخراج و فرآوری شود.	ترمز یا روغن‌دان: فرهنگ یا مانع توسعه است یا آن را روان می‌کند.	استعاره کلیدی
هویت فرهنگی، امپریالیسم فرهنگی، حاکمیت فرهنگی، جنگ نرم، استقلال فرهنگی، امنیت فرهنگی.	توسعه انسانی، رویکرد قابلیت‌ها، کیفیت زندگی، عدالت فرهنگی، توسعه فرهنگی (به معنای شکوفایی)، رفاه ذهنی.	توسعه پایدار، تنوع خلاق، ارزیابی تأثیرات فرهنگی، سیاست‌گذاری فرهنگی تلفیقی، گفت‌وگوی تمدن‌ها.	صنایع فرهنگی و خلاق، اقتصاد خلاق، دیپلماسی فرهنگی (با رویکرد اقتصادی)، برندسازی ملی، گردشگری فرهنگی.	نوسازی (مدرنیزاسیون)، آسیب‌شناسی اجتماعی، سرمایه اجتماعی، فرهنگ‌پذیری اقتصادی، موانع فرهنگی توسعه.	عناوین و مفاهیم مرتبط

### لایه دوم: چارچوب کلان هنجاری- انتقادی

چارچوب هنجاری- انتقادی (معیار درونی نقد) خود یک کنشگر گفتمانی در سیاست‌گذاری ایران است که نیازمند کالبدشکافی است. «رویکرد کلان پیشرفت اسلامی- ایرانی» که در اسناد بالادستی نظام تبلور یافته (مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ۱۳۹۷)، ادعای ارائه یک بدیل تمدنی در برابر الگوهای توسعه غربی را دارد. برای تبدیل این رویکرد کلان از یک مفهوم کلی به یک ابزار تحلیلی دقیق، باید ابعاد بنیادین آن را در سه ساحت انسان‌شناسی، غایت‌شناسی و هستی‌شناسی از یکدیگر تفکیک کرده و تضاد آن را با رویکردهای پنج‌گانه (P1-P5) آشکار ساخت.

### انسان‌شناسی: از «انسان اقتصادی» به «انسان متعالی»

نقطه عزیمت و تمایز بنیادین پیشرفت اسلامی- ایرانی، تعریف آن از «انسان» است. در نقطه مقابل «انسان اقتصادی»<sup>۱</sup> که مفروض اصلی گفتمان‌های P1 و P2 است و به یک عامل تک‌ساحتی برای بهینه‌سازی مطلوبیت مادی تقلیل یافته، در اینجا بر «انسان متعالی» یا انسان اسلامی که شاکله‌ای ایرانی دارد، تأکید می‌شود. این انسان، موجودی دو ساحتی با نیازهای توأمان مادی و معنوی است که بر اساس فطرت الهی (ذات انسانی)، در یک حرکت جوهری به سوی قرب الی‌الله و کمال معنوی در حرکت است.

1. Homo economicus

در این دیدگاه، فرهنگ نه ابزاری برای کنترل یا بهره‌برداری از این انسان، بلکه «کارخانه آدم‌سازی» است که بستر رشد و تعالی او را فراهم می‌آورد (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۴۸). این انسان‌شناسی حتی از انسان خودشکوفای رویکرد P4 نیز فراتر می‌رود؛ زیرا غایت آن نه «شکوفایی قابلیت‌های فردی» به صورت نامتعیین، بلکه «تعالی» در چارچوب یک نظام ارزشی الهی است.

### غایت‌شناسی: از «توسعه» به «پیشرفت» در مسیر «حیات طیبه»

این تمایز انسان‌شناختی، مستقیماً به یک غایت‌شناسی متفاوت منجر می‌شود. هدف نهایی در گفتمان‌های P1/P2 «رشد اقتصادی» و در P4 «گسترش آزادی‌ها و قابلیت‌ها» است؛ اما این رویکرد، مفهوم «توسعه» را به دلیل بار معنایی غربی و مادی‌گرایانه آن به چالش کشیده و به جای آن، مفهوم «پیشرفت» را مطرح می‌کند. پیشرفت در این معنا، حرکتی همه‌جانبه، عدالت‌محور و معنویت‌گرا به‌سوی مقصد نهایی یعنی «حیات طیبه» است. در این افق، رفاه مادی، رشد اقتصادی و فناوری، اهداف نهایی نیستند، بلکه ابزارها و بستری ضروری برای تحقق آن زندگی متعالی محسوب می‌شوند که در آن عدالت، معنویت و عقلانیت درهم‌تنیده‌اند (باغسنگانی، ۱۳۹۷، ص ۲۱۲). از این منظر، هر سیاست توسعه‌ای که معنویت یا عدالت را تضعیف کند، «ضد پیشرفت» است.

### هستی‌شناسی: فرهنگ به‌مثابه «میدان تحقق» و نه «ابزار توسعه»

مهم‌ترین وجه تمایز پیشرفت اسلامی-ایرانی، هستی‌شناسی آن از فرهنگ است. در این چارچوب که در حکمت متعالیه و الاهیات اسلامی صورت‌بندی می‌شود، فرهنگ یک متغیر (P1)، منبع (P2) یا بُعد (P3) نیست؛ بلکه دارای «وجود حقیقی» و اصالت است (خورشیدی، ۱۳۹۹: ۳۵). فرهنگ، ساحت اصلی و میدان تحقق حیات انسان و جامعه است که تمام ابعاد دیگر (اقتصاد، سیاست) را در بر گرفته و به آن‌ها جهت و معنا می‌بخشد. فرهنگ، بستر تجلی حقایق عالم معنا در زندگی اجتماعی است و از این رو، سیاست‌گذاری فرهنگی یک کنش هنجاری برای حرکت دادن جامعه به‌سوی «فرهنگ حق» است (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۸۵). این نگاه، فرهنگ را از یک «ابزار سیاستی» به «غایت و بستر سیاست‌گذاری» تبدیل می‌کند و هرگونه نگاه ابزاری به آن را برنمی‌تابد. این الگوی آرمانی، معیار اصلی نقدی است که این پژوهش برای ارزیابی قانون به کار می‌گیرد. برای عمق بخشیدن به این ارزیابی و تبیین ریشه‌های شکاف احتمالی میان آرمان و واقعیت، این پژوهش در فصل بحث و نتیجه‌گیری، از ظرفیت‌های تحلیلی و

انتقادی مکتب پساتوسعه نیز به فراخور بهره خواهد برد. این مکاتب به‌مثابه لنزهای مفهومی پشتیبان عمل کرده و به درک بهتر منطق‌های پنهان حاکم بر سیاست‌گذاری کمک می‌کنند. مکتب پساتوسعه به ماکمک می‌کند تا خودگفتمان «توسعه» را به پرسش بکشیم و به «بدیل‌هایی برای توسعه» بیان‌دیشیم (Escobar, 1995: 215)؛ بنابراین، لایه‌هنجاری-انتقادی پژوهش، هم یک مقصد (آرمان پیشرفت بومی) را مشخص می‌کند و هم ابزارهای تبیینی (نظریات انتقادی) را برای تحلیل مسیر طی شده فراهم می‌آورد.

### پیشینه پژوهش

بررسی و نقد برنامه‌ریزی توسعه در ایران، یکی از دغدغه‌های اصلی محافل فکری و پژوهشی کشور طی دهه‌های گذشته بوده است. باوجود کثرت این نقدها، آن‌ها اغلب یا بیرونی و کلی بوده‌اند یا در تبدیل رویکرد پیشرفت اسلامی-ایرانی به یک معیار ارزیابی عملیاتی، معیار دقیقی ارائه نکرده‌اند. یک نقطه‌عزیمت مشترک در میان غالب پژوهش‌های انتقادی، تشخیص غلبه یک «عقلانیت تکنوکراتیک و توسعه‌زده» بر نظام برنامه‌ریزی کشور است (برای نمونه ر.ک: سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۴۵-۵۱). این عقلانیت که ریشه در پارادایم نوسازی دهه ۱۹۶۰ دارد (Rostow, 1960: 4-16)، توسعه را فرآیندی خطی و عمدتاً اقتصادی می‌انگارد. در مواجهه با این گفتمان مسلط، می‌توان نقدهای موجود در ادبیات ایران را ذیل چارچوب مفهومی همین پژوهش (P1-P5) بازخوانی کرد. جریان اصلی نقد، مبانی معرفتی و فلسفی توسعه‌گرایی را هدف قرار داده است. این دیدگاه، برنامه‌های توسعه را نه اسنادی فنی، بلکه تجلی یک جهان‌بینی غربی و ابزاری می‌داند. این نقدها عمدتاً از دو منظر قابل فهم هستند. نقد از منظر فرهنگ به‌مثابه غایت توسعه: این عمیق‌ترین لایه نقد است که کل غایت‌شناسی توسعه اقتصادی را به پرسش می‌کشد. این دیدگاه در سطح فلسفی در آثار رضا داوری اردکانی (۱۳۹۷) با نقد «سیطره تکنیک» بر حکمت، در سطح جامعه‌شناختی در کارهای حسین کچویان (۱۳۸۶) و فرامرز رفیع‌پور (۱۳۷۹) با هشدار نسبت به «بحران هویت» و «آنومی»، تبلور یافته است. وجه مشترک همه این نقدها، دفاع از فرهنگ به‌عنوان غایت و بنیاد یک پیشرفت اصیل است. نقد از منظر فرهنگ به‌مثابه مقاومت: به‌موازات نقد قبلی، گفتمان قدرتمند دیگری است که همواره برنامه‌ها را به دلیل بی‌توجهی به ابعاد دفاعی و هویتی فرهنگ در برابر «تهاجم فرهنگی» و «جنگ نرم» نقد کرده است (ر.ک: ذوعلم، ۱۳۹۷). این نگاه که ریشه در نظریه امپریالیسم فرهنگی دارد (Schiller,

9: 1976)، فرهنگ را عرصه مقاومت در برابر سلطه می‌داند. در سطح انسان‌شناختی در پژوهش‌های مرتضی‌فرهادی (۱۳۸۳) با تأکید بر ظرفیت‌های همچون «یاریگری» برابر برنامه‌ریزی متمرکز، رویکرد تأکید بر بومی‌گرایی مورد توجه بوده است. جریان دوم نقدها، عمل‌گرایانه‌تر بوده و بر ناکارآمدی‌های مشخص در سیاست‌گذاری متمرکز است. این نقدها که توسط نهادهایی چون مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۸) یا آثاری در آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری فرهنگی در برنامه‌ریزی توسعه همچون پژوهش فرهنگی، مؤمنی و اسفیدانی (۱۳۹۱) مشاهده می‌شوند، اغلب به دنبال بهینه‌سازی مدل موجود هستند. این دسته از نقدها نیز ناخودآگاه، مفروضات پارادایم‌های جهانی را بازتاب می‌دهند؛ برای مثال، از برنامه‌ها انتقاد می‌کنند که چرا به اندازه کافی از ظرفیت «اقتصاد فرهنگ» استفاده نکرده‌اند یا چرا «پیوست فرهنگی» به یک امر صوری بدل شده است. ضعف اصلی این جریان آن است که با نگاهی بخشی‌نگر، از تحلیل ریشه‌های گفتمانی ناکارآمدی‌ها بازمانده و خود پارادایم مسلط را به چالش نمی‌کشد.

این نقشه‌گفتمانی از پیشینه، دو شکاف کلیدی را آشکار می‌سازد. به لحاظ روش‌شناختی، پیشینه پژوهش سرشار از نقدهای ارزشمند اما پراکنده و بیرونی است. تاکنون پژوهشی انجام نشده است که با ارائه یک چارچوب تحلیلی چندپارادایمی و منسجم، به سراغ خود متن قانون برود و معماری گفتمانی، ائتلاف‌ها و تنش‌های درونی آن را کالبدشکافی کند. به لحاظ نظری-هنجاری، نیز با وجود آنکه «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» (۱۳۹۷) به عنوان آرمان نظام معرفی شده، اما کمتر به عنوان یک «معیار نقد عملیاتی» به کار رفته است. حتی پژوهش مهم ایمان (۱۳۹۲) نیز به دلیل ماهیت کلان، نتوانست به ابزاری برای تحلیل انضمامی و ماده‌به‌ماده متن قانون تبدیل شود. پژوهش پیش‌رو با کالبدشکافی درونی متن و تبدیل الگوی پیشرفت به ابزار تحلیلی، به دنبال فهم عمیق‌تر شکاف میان آرمان و عمل در سیاست‌گذاری توسعه ایران است.

## روش پژوهش

این پژوهش با اتخاذ رویکرد کیفی و راهبرد مطالعه موردی منفرد (Yin, 2018)، «قانون برنامه هفتم پیشرفت» را به عنوان یک «کنش گفتمانی» محوری برای تحلیل برگزیده است. برای کالبدشکافی متن قانون، از روش تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار<sup>۱</sup>

1. Directed Qualitative Content Analysis

استفاده شد (Hsieh & Shannon, 2005). در این روش، تحلیل با یک چارچوب نظری از پیش موجود آغاز می‌شود که در اینجا همان چارچوب مفهومی پنج‌گانه فرهنگ و توسعه (P1-P5) و فرآپارادایم پیشرفت اسلامی-ایرانی است. جامعه آماری پژوهش، کل متن «قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران» (مصوب ۱۴۰۳) شامل ماده و ۲۴ فصل بود. در فرآیند تحلیل، همه مواد متناسب با مفاهیم پایه‌ای فرهنگی، اجتماعی هر کدام از رویکردهای ۵ گانه به‌عنوان واحدهای تحلیل شناسایی و طبق تعاریف عملیاتی پارادایم‌ها، کدگذاری شدند. درنهایت، فراوانی و روابط میان کدهای استخراج‌شده برای شناسایی ائتلاف‌های هژمونیک و گفتمان‌های به حاشیه رانده‌شده، تفسیر شد. برای افزایش اعتبار و قابلیت اعتماد یافته‌های این پژوهش کیفی، از راهبردهای زیر استفاده شده است: برای افزایش روایی<sup>۱</sup>، یافته‌ها و تفاسیر اولیه با دو صاحب‌نظر (بازبین خارجی) به بحث گذاشته شد و از بازخورد آنان برای اصلاح چارچوب و تفسیر نهایی استفاده گردید. برای افزایش انتقال‌پذیری<sup>۲</sup>، در بخش یافته‌ها تلاش شده است تا با ارائه شواهد متنی مستقیم و قرار دادن آن‌ها در بستر تحلیلی، تصویری غنی و چندلایه از نحوه عملکرد گفتمان‌ها در متن قانون ارائه شود. برای افزایش پایایی<sup>۳</sup>، فرآیند کدگذاری بافاصله زمانی یک‌ماهه توسط خود پژوهشگر تکرار شد تا از ثبات در انتساب کدها به مقوله‌ها اطمینان حاصل شود (پایایی درون کدگذار). همچنین، تعریف عملیاتی هر یک از کدهای اصلی (رویکردها) به‌صورت شفاف در بخش مبانی نظری ارائه‌شده تا امکان پیگیری و بازبینی فرآیند تحلیل توسط دیگر پژوهشگران فراهم باشد (Lincoln & Guba, 1985: 290-327).

### یافته‌های پژوهش: تحلیل پارادایمیک متن قانون برنامه هفتم

تحلیل انتقادی متن «قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت»، آن را نه به‌عنوان یک دستور کار فنی منسجم، بلکه به‌مثابه یک میدان نبرد گفتمانی<sup>۴</sup> آشکار می‌سازد. همان‌طور که در جدول ۲ نشان داده‌شده، این میدان دارای یک توپوگرافی کمی مشخص است. در این قلمرو، پارادایم‌های رقیب با وزن‌ها و نقش‌های متفاوت، در یک کشمکش دائمی برای هژمونیک ساختن تعریف خود از پیشرفت و تثبیت معنای آن به سر می‌برند. این بخش، معماری گفتمانی قانون را از طریق کالبدشکافی ائتلاف هژمونیک، شناسایی

1. Validity
2. Transferability
3. Reliability
4. Discursive Battlefield

رقیب اصلی و صداهای آلترناتیو و تبیین نقش هر یک بر اساس یافته‌های کمی و کیفی، صورت‌بندی می‌کند.

### هژمونی گفتمان تکنوکراتیک: «فرهنگ برای توسعه» و منطق ابزاری

تحلیل کمی و کیفی قانون برنامه هفتم، از ظهور یک ائتلاف گفتمانی هژمونیک پرده برمی‌دارد که شالوده و منطق بنیادین سند را می‌سازد. این ائتلاف که با تصاحب بیش از ۵۴ درصد بسامد گفتمانی (جدول ۲) سیطره یافته، محصول مفصل‌بندی گفتمان اقتصادی توسعه‌گرا و گفتمان کارکردی-ابزاری است. این دو در یک رابطه دیالکتیکی عمل می‌کنند: P2 «غایت» نهایی برنامه را مشخص می‌کند و P1 «ماشین اجرایی» یا آپاراتوس لازم برای تحقق آن غایت را مهیا می‌سازد. این سازوکار دوگانه، یک عقلانیت تکنوکراتیک را بر کل سند مسلط می‌سازد که «پیشرفت» را به‌مثابه یک مسئله فنی-مهندسی بازنمایی کرده و یک «بلوک تاریخی» به مفهوم گرامشیایی آن را شکل می‌دهد.

#### الف) P2 به‌مثابه غایت غایی: منطق «فروکاست‌گرایی اقتصادی» (۲۱/۹٪)

رویکرد دوم که پژوهشی از نظریات کلاسیک «رشد اقتصادی» نظیر مراحل رشد روستو است، در نقش «غایت غایی» برنامه عمل می‌کند (Rostow, 1960: 4-16). این گفتمان، با فروکاستن مفهوم پیچیده «پیشرفت» به شاخص‌های کمی اقتصاد کلان، یک چارچوب ارزشی مشخص را بر سند تحمیل می‌کند. این دقیقاً همان پدیده‌ای است که کارل پولانی آن را «جدا شدن»<sup>۱</sup> اقتصاد از جامعه می‌نامید؛ فرآیندی که در آن، جامعه به «ضمیمه‌ای برای بازار» تبدیل می‌شود (Polanyi, 2001: 71). در این نگاه، سایر حوزه‌ها، از جمله فرهنگ و آموزش، عمدتاً بر اساس میزان کارایی‌شان برای هدف اصلی یعنی بزرگ کردن کیک اقتصاد ارزش‌گذاری می‌شوند.

مانیفست این گفتمان در فصل اول به‌صراحت بیان شده است، جایی که موفقیت ملی به اعداد و ارقام گره می‌خورد: «برای تحقق اهداف کمی زیر... رشد اقتصادی... ۸ درصد/ رشد بهره‌وری کل عوامل تولید... ۲/۸ درصد (سهم ۳۵ درصدی در تأمین رشد اقتصادی هشت درصدی)» در ماده ۱۱۱، ذیل عنوان نظام بهره‌وری، طرح نظام ملی بهره‌وری، مشتمل بر هدف‌گذاری کمی، شرح تکالیف نقش‌آفرینان آن و تقسیم کار ملی و استانی برای تحقق این بخش الزام می‌شود» (قانون برنامه هفتم، فصل ۱، ماده ۲).

این عبارت، با اولویت‌بخشی مطلق به اهداف کمی، یک جهان‌بینی عددی را طبیعی‌سازی می‌کند که در آن، پیشرفت قابل اندازه‌گیری، قابل محاسبه و درنهایت، قابل

مهندسی است. این کمی‌گرایی در ابتدای همه فصول شامل فصول فرهنگی برنامه نیز تسری پیدا می‌کند (قانون برنامه هفتم، فصل ۱۵، ماده ۷۴؛ فصل ۱۶، ماده ۷۹؛ فصل ۱۹، ماده ۸۷؛ فصل ۲۰، ماده ۹۳).

منطق اقتصادی در محتوای فصول فرهنگی نیز نفوذ می‌کند تا فرهنگ را به یک ابزار تبدیل کند. این رویکرد، نمونه‌ای اعلا از چیزی است که جورج یودیس آن را «مصلحت فرهنگ»<sup>۱</sup> می‌نامد؛ یعنی استفاده ابزاری از فرهنگ برای حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی (Yúdice, 2003).

[حمایت از صنعت پویانمایی] حمایت گمرکی و نیز ارائه تسهیلات برای ورود تجهیزات ... حمایت از توسعه شرکت‌های بزرگ تولید پویانمایی از طریق ارائه تسهیلات بلندمدت صندوق نوآوری و شکوفایی است به‌طوری‌که حداقل سهم آن سالانه از سه درصد کمتر نباشد» (قانون برنامه هفتم، فصل ۱۵، ماده ۷۶، بند پ).

یودیس استدلال می‌کند که در این نگاه، «فرهنگ دیگر به دلیل ارزش ذاتی یا استعلایی خود ارزشمند نیست، بلکه به دلیل کارایی آن به‌عنوان منبعی برای توسعه اقتصادی و انسجام اجتماعی ارزشمند تلقی می‌شود» (Yúdice, 2003: 9). این ماده دقیقاً در این راستا عمل می‌کند و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مسئول پیگیری این امر می‌شود.

### ب) P1 به‌مثابه موتور اجرایی: منطق «عقلانیت ابزاری» (۳۲/۸)

برای به حرکت درآوردن چرخ‌های رشد اقتصادی (P2)، قانون یک ماشین اجرایی دقیق را بر پایه عقلانیت ابزاری<sup>۲</sup> طراحی می‌کند. این مفهوم که در قلب تحلیل ماکس وبر از مدرنیته قرار دارد، به معنای «تعیین انتظارات درباره رفتار ابژه‌های جهان خارج و دیگر انسان‌ها و استفاده از این انتظارات به‌عنوان «شرایط» یا «وسایل» برای دستیابی به اهداف عقلانی خود شخص به‌عنوان غایات» است (Weber, 1922/1978: 24-26). این پارادایم که پربسامدترین گفتمان قانون است، وسواس قانون‌گذار را به فرآیند، ساختار و نظارت نشان می‌دهد و به دنبال خلق یک سیستم کارآمد و قابل پیش‌بینی است.

این رویکرد در تمام فصول نسبتاً جاری بوده و اوج این منطق در بخش اصلاح نظام اداری (فصل ۲۳) به شکل پررنگی مشاهده می‌شود. در یک مورد در راستای ایجاد نظام رتبه‌بندی سالانه دستگاه‌ها بر اساس شاخص‌هایی چون قیمت تمام‌شده، سرعت و رضایت‌مندی مردم، همراه با تشویق و تنبیه آمده است: «برای ارتقای نظام

مدیریت عملکرد مشتمل بر ارزیابی عملکرد سازمان، مدیران و کارکنان... بر اساس نمره، رتبه‌بندی می‌شوند... دستگاه‌های اجرایی و واحدهای استانی ۱۰ درصد بالای رتبه‌بندی، مورد تشویق و ۱۰ درصد انتهایی، مورد برخورد انضباطی قرار می‌گیرند.» (قانون برنامه هفتم، فصل ۲۳، ماده ۱۱۰).

یا در بخش پایانی، برای راهبری برنامه توسعه، به‌جای محتوا، بر فرم و فرآیند اجرا تمرکز می‌شود: «به‌منظور راهبری، هدایت، نظارت و انسجام‌بخشی در اجرای برنامه... شورای عالی راهبری برنامه... تشکیل می‌شود... دستگاه‌های اجرائی مکلف‌اند... گزارش عملکرد خود را... ارائه نمایند» (قانون برنامه هفتم، فصل راهبری برنامه توسعه، ماده ۱۱۸).

این عقلانیت ابزاری، حوزه فرهنگ و آموزش را نیز با چارچوبی تقلیل‌گرایانه تحلیل می‌کند. این رویکرد، نمونه‌ای از پروژه دولت مدرن برای خوانا ساختن جامعه است؛ فرآیندی که دولت‌ها از طریق آن پیچیدگی‌های اجتماعی را به مدل‌های ساده و قابل مدیریت تقلیل می‌دهند (Scott, 1998). ماده ۸۸ به آموزش و پرورش به‌مثابه یک سازمان بزرگ نگاه می‌کند که نیازمند مدیریت بهینه «سرمایه انسانی» است. تمام واژگان به‌کاررفته (جذب، ارتقا، نظام انضباطی) از ادبیات مدیریت سازمانی و منطق کارکردی می‌آیند (قانون برنامه هفتم، فصل ۱۹، ماده ۸۸).

یا در حوزه دانش و پژوهش، در راستای اصلاح نظام تأمین مالی تحقیقات برای هدایت پژوهش‌ها به سمت نیازهای واقعی کشور و طرح‌های تقاضامحور در سامانه متمرکز «نان» آمده: «...حداقل ۵۰ درصد منابع بودجه عمومی مربوط به این تحقیقات در قالب طرح‌های تحقیقاتی هدفمند و اولویت‌دار مبتنی بر نیازها... هزینه گردد.» (قانون برنامه هفتم، فصل ۲۰، ماده ۹۴). در اینجا منطق اصلی، بهینه‌سازی یک فرآیند (تأمین مالی پژوهش) برای افزایش کارایی و اثربخشی (P1) است. هدف از این بهینه‌سازی، پیوند دادن پژوهش به «نیاز» است که در متن، عمدتاً به معنای نیازهای صنعتی، کاربردی و اقتصادی (P2) تفسیر می‌شود. این ماده، دانشگاه را به‌عنوان «حل‌کننده مسائل» برای دولت و صنعت بازتعریف می‌کند.

درنهایت، این ائتلاف گفتمانی، یک ماشین «تکنو-اقتصادی» قدرتمند را برمی‌سازد که در آن، پیشرفت به رشد اقتصادی و سیاست‌گذاری به مهندسی فرآیند فروکاسته می‌شود. این چارچوب هژمونیک، یک الگویی از حکمرانی<sup>۱</sup> به تعبیر فوکویی را

مستقر می‌سازد که نه‌تنها رفتارها، بلکه شیوه‌های تفکر درباره توسعه را نیز سامان می‌دهد و صحنه را برای تحلیل دیگر گفتمان‌ها (P۳, P۴, P۵) آماده می‌کند که یا در برابر این ماشین مقاومت می‌کنند، یا تلاش می‌کنند جهت آن را تغییر دهند (Foucault, 2007, pp. 102-103).

### نقاط تکین ضد هژمونیک: ظهور جزایر عدالت و پایداری

باین‌حال، هیچ ساختار هژمونیک هرگز کامل و بی‌رقیب نیست. به تعبیر لاکلا و موف، هر زنجیره گفتمانی، خودبه‌خود نقاطی از تخصم را تولید می‌کند که مانع از بسته شدن کامل میدان گفتمانی می‌شود (Laclau & Mouffe, 1985: 122-127). در برابر اقیانوس گفتمان تکنو-اقتصادی قانون، نقاط تکین یا جزایر پارادایمیک مهمی ظهور می‌کنند که با مفصل‌بندی یک منطق آلترناتیو، روایت غالب را به چالش کشیده و مانع از تثبیت کامل آن می‌شوند.

### الف) جزیره عدالت‌محور: تجلی پارادایم «فرهنگ به‌مثابه توسعه» (P۴)

قدرتمندترین گسست گفتمانی<sup>۱</sup> در متن قانون، در ماده ۶ مشاهده می‌شود که یک چرخش ناگهانی از منطق «رشد تجمعی» به منطق «عدالت توزیعی» را رقم می‌زند. این ماده، پژواک مستقیمی از پارادایم «فرهنگ به‌مثابه توسعه» (P4) و مشخصاً رویکرد قابلیت‌های آمارتیا سن است. سن در اثر کلاسیک خود، توسعه به‌مثابه آزادی، استدلال می‌کند که توسعه واقعی نه افزایش تولید ناخالص داخلی، بلکه «فرآیند گسترش آزادی‌های اساسی است که مردم از آن بهره‌مندند» (Sen, 1999). فقر در این نگاه، نه کمبود درآمد، بلکه محرومیت از قابلیت<sup>۲</sup> است (Sen, 1999: 87). این ماده با هدف‌گیری دقیق گروه‌هایی که از محرومیت‌های چندبعدی رنج می‌برند، مستقیماً به قلب رویکرد سن می‌زند:

«وزارت جهاد کشاورزی مکلف است در چهارچوب قوانین و در راستای کارآمدسازی ظرفیت‌ها و توانمندسازی زنان روستایی و عشایر نسبت به تدوین برنامه توسعه کسب و کارهای خُرد روستایی... ایجاد شبکه ملی تعاونی‌های زنان با هدف آموزش چرخه تولید و بازاریابی، خود تنظیم‌گری... اقدام نماید.» (قانون برنامه هفتم، فصل ۱، ماده ۶، بند ت). البته این رویکرد در ادامه هم دنبال شده است (مواد ۳۱ بند ج، ۸۰ بند پ، ۸۴). اینجا هدف، به حداکثر رساندن یک شاخص ملی نیست، بلکه توانمندسازی یا

1. Discursive Rupture  
2. Capability Deprivation

همان گسترش قابلیت‌های گروه‌هایی است که به حاشیه رانده شده‌اند. سیاست‌گذار به‌جای تمرکز بر وسایل (درآمد)، بر غایات (زندگی ارزشمند و دارای حق انتخاب) تمرکز می‌کند و یک منطق انسانی را به قلب یک فصل اقتصادی تزریق می‌کند. این جزیره‌گفتمانی، نه‌تنها در غایت بلکه در ابزار نیز از منطق مسلط فاصله می‌گیرد و به‌جای اتکای صرف به بازار یا دولت، سازوکارهای جامعه‌محور و اخلاق‌بنیان را فرامی‌خواند:

«تسهیلات بانکی اعطائی... به‌صورت قرض‌الحسنه... حمایت از طرح‌های اشتغال‌زایی گروه‌های مردمی و نهادهای حمایتی...» (قانون برنامه هفتم، فصل ۱، ماده ۶).  
استفاده از سازوکار قرض‌الحسنه که ریشه در یک اقتصاد اخلاقی دارد و ارجاع به «گروه‌های مردمی»، بیانگر تلاشی برای فعال‌سازی سرمایه انسانی و فاصله‌گرفتن از راه‌حل‌های صرفاً بوروکراتیک (P1) یا نئولیبرال (P2) است. این رویکرد به دیدگاه‌های پساتوسعه‌ای نزدیک می‌شود که بر اهمیت راه‌حل‌های بومی و جایگزین‌هایی برای توسعه تأکید دارند (Escobar, 1995: 215-221).

در بند ۷۵ ماده ۷۵ برای اشخاص حقیقی و حقوقی جهت ساخت اماکن فرهنگی و ورزشی در مناطق محروم، مشوق مالیاتی قرار داده می‌شود: «هزینه‌کرد اشخاص... در ساخت، تکمیل، تجهیز و توسعه اماکن فرهنگی، هنری، ورزشی در مناطق محروم و کم‌برخوردار... به‌صورت ۱۰۰ درصد، به‌عنوان هزینه‌های قابل قبول مالیاتی تلقی نماید.» (قانون برنامه هفتم، فصل ۱۵، ماده ۷۵، بند خ).

امثال این مواد، یک نقطه تکیه است که معنای «پیشرفت» را از زنجیره‌گفتمانی «رشد-کارآمدی-نظارت» جدا کرده و آن را به‌طور موقت به زنجیره معنایی «عدالت-توانمندسازی-آزادی» متصل می‌کند و بدین ترتیب، یک شکاف معنادار در جبهه هژمونیک قانون ایجاد می‌کند. تمرکز بر مفاهیمی چون مناطق محروم، توانمندسازی زنان و سازوکار قرض‌الحسنه، نشان می‌دهد که در این نقطه، هدف سیاست‌گذار از توسعه صرفاً افزایش تولید ناخالص داخلی نیست، بلکه گسترش آزادی‌ها و قابلیت‌های اقشار به حاشیه رانده شده است. این ماده یک «منطق انسانی» را به قلب یک فصل کاملاً اقتصادی تزریق می‌کند.

ب) منطق احتیاطی: ظهور جزایر حفاظتی «بعد فرهنگی توسعه» (P3)

در میانه غلبه گفتمان رشد، گسست‌های دیگری نیز رخ می‌دهند که نه از منطق عدالت‌محور و انسانی (P4)، بلکه از یک منطق احتیاطی و حفاظتی نشأت می‌گیرند. این

جزایر گفتمانی، نماینده رویکرد سوم، یعنی «بُعد فرهنگی توسعه» هستند. این رویکرد که در گزارش تاریخ‌ساز کمیسیون جهانی فرهنگ و توسعه یونسکو با عنوان تنوع خلاق ما تئوریزه شد، یک چرخش معرفتی مهم بود. این پارادایم استدلال می‌کند که «توسعه‌ای که از زمینه انسانی یا فرهنگی خود جدا شده باشد، رشدی بدون روح است» و بنابراین، هر پروژه توسعه‌ای باید از فیلتر ارزیابی پیامدهای غیراقتصادی (فرهنگی، اجتماعی و زیست‌محیطی) عبور کند (WCED, 1995: 15). این منطق، توسعه را از یک فرآیند صرفاً اقتصادی به یک پدیده کل‌نگر و پایدار تبدیل می‌کند. دو ماده به‌ظاهر نامرتب در قانون، این منطق حفاظتی را به الزام قانونی بدل می‌سازند. در اقدامی کم‌سابقه، قانون‌گذار یک سپر حفاظتی حقوقی مشخص برای یکی از بزرگ‌ترین نهادهای آموزشی کشور ایجاد می‌کند:

«هرگونه برداشت و یا تصرف غیرقانونی در وجوه و اموال دانشگاه آزاد اسلامی در حکم اختلاس و تصرف غیرقانونی در اموال عمومی دولتی است.» (قانون برنامه هفتم، فصل ۱، ماده ۵، بند ث).

در نگاه اول، این یک ماده حقوقی-اقتصادی به نظر می‌رسد؛ اما در تحلیل، این بند فراتر از حفاظت از دارایی است؛ این حفاظت از یک نهاد فرهنگی-آموزشی است. این ماده، دانشگاه را نه یک «بنگاه اقتصادی» (که تابع منطق سود و زیان است)، بلکه یک «دارایی عمومی» با کارکردی فرهنگی و اجتماعی می‌داند که نیازمند حراست ویژه است. این دقیقاً روح رویکرد سوم است که می‌گوید نهادهای فرهنگی و آموزشی، حاملان هویت و سرمایه نمادین جامعه هستند و پایداری نهادی آن‌ها پیش شرط توسعه متوازن است. این بند، یک قید حفاظتی بر کنش‌های اقتصادی اعمال می‌کند تا از تضعیف زیرساخت‌های مادی یک نهاد کلیدی فرهنگی-آموزشی جلوگیری کند.

این منطق احتیاطی در حوزه محیط‌زیست به اوج خود می‌رسد و مستقیماً به قلب رویکرد «توسعه پایدار» که در گزارش برانتلند تعریف شد، پیوند می‌خورد (WCED, 1987: 43):

«کلیه طرح (پروژه)‌های بزرگ جدید تولیدی، خدماتی و عمرانی، باید قبل از اجرا و در مرحله انجام مطالعات امکان‌سنجی... مورد ارزیابی اثرات زیست‌محیطی قرار گیرد...» (قانون برنامه هفتم، فصل ۳، ماده ۲۲).

این ماده، یک ترمز هنجاری قدرتمند در برابر منطق بی‌وقفه رشد (P1+P2) است. با الزام به «ارزیابی اثرات»، قانون‌گذار صراحتاً اذعان می‌کند که توسعه دارای پیامدهای خارجی منفی است که در محاسبات GDP لحاظ نمی‌شوند. این فراتر از

یک اقدام فنی است؛ این یک موضع بنیادین به این واقعیت است که زیست جهان انسان‌ها که شامل محیط طبیعی و میراث فرهنگی تنیده در آن است، ارزشی ذاتی دارد و نباید قربانی توسعه اقتصادی کوتاه‌مدت شود. الزام به ارزیابی زیست‌محیطی، عملاً دروازه‌ای برای ورود به ارزیابی اثرات فرهنگی<sup>۱</sup> است، زیرا تخریب محیط زیست اغلب به معنای نابودی منظرهای فرهنگی و شیوه‌های زیست بومی است.

این دو ماده، نشان می‌دهند که سیاست‌گذار، هرچند به صورت محدود، به این درک رسیده است که توسعه واقعی نمی‌تواند به قیمت نابودی زیرساخت‌های نهادی- فرهنگی و زیست‌محیطی تمام شود. این جزایر، سنگرهای دفاعی پایداری توسعه در برابر امواج قدرتمند «رشد» هستند.

### گفتمان حاکمیتی و بومی: فرهنگ به‌مثابه سنگر هویتی (P5)

منازعات و ائتلاف‌های گفتمانی که تاکنون تشریح شدند، در خلأ عمل نمی‌کنند. این رقابت‌ها درون یک چارچوب کلان‌تری رخ می‌دهند که به تعبیر فوکویی، شرایط امکان<sup>۲</sup> آن‌ها را تعریف می‌کند. این چارچوب بالادستی، رویکرد پنجم (P5)، یعنی منطق مقاومت، هویت و حاکمیت ملی است. این رویکرد که ریشه‌های نظری آن در سنت انتقادی نظریه وابستگی و تحلیل‌های امپریالیسم فرهنگی قرار دارد، از یک تحلیل صرفاً فرهنگی فراتر رفته و به یک عقلانیت سیاسی تمام‌عیار تبدیل می‌شود که تمامی عرصه‌های سیاست‌گذاری را در برمی‌گیرد.

این رویکرد، پژواک مستقیم هشدارهای متفکرانی چون هربرت شیلر است که معتقد بود: «جریان یک‌سویه اطلاعات و محصولات فرهنگی از مرکز به پیرامون، صرفاً یک تبادل تجاری نیست، بلکه فرآیند بازتولید وابستگی و تضعیف حاکمیت فرهنگی است» (Schiller, 1976: 11). در این نگاه، سیاست‌گذاری به یک جنگ موضعی برای ساختن یک ضد-هژمونی تبدیل می‌شود. این رویکرد به‌مثابه یک فیلتر حاکمیتی یا یک اصل تنظیمی عمل می‌کند که سایر رویکردها را نه لزوماً حذف، بلکه مقید و در خدمت اهداف کلان‌تر خود، بازمفصل‌بندی می‌کند. تجلی این منطق فراگیر در ابعاد داخلی و خارجی قانون، مشهود است.

این منطق حاکمیتی، از عرصه انتزاعی هنجارها فراتر رفته و در حوزه استراتژیک «امنیت سلامت» به شکلی مادی و کمی تجلی می‌یابد. قانون، دولت را مکلف به

1. Cultural Impact Assessment

2. Conditions of Possibility

تدوین برنامه‌نوسازی صنایع دارو و تجهیزات پزشکی با هدف «تقویت توان تولید داخل و صادرات کشور و خوداتکایی ۹۰ درصدی» می‌کند (قانون برنامه هفتم، فصل ۱۵، ماده ۷۳، بند ب). در اینجا، با یک کنش صریح مبتنی بر «کاهش وابستگی» مواجه هستیم. این رویکرد، بازتابی از نظریات انتقادی است که وابستگی اقتصادی و فناورانه را زمینه‌ساز سلطه فرهنگی و سیاسی می‌دانند (Schiller, 1976: 109-114). هدف‌گذاری کمی «۹۰ درصد خوداتکایی» یک محاسبه اقتصادی صرف نیست، بلکه یک تصمیم سیاسی برای مصون‌سازی دولت-ملت در برابر شوک‌های نظام جهانی و تحریم‌هاست. این بند، یک نمونه کامل از بازمفصل‌بندی است: منطق اقتصادی (P2) که در عبارت «صادرات» و «رقابت‌پذیری» مستتر است، حذف نمی‌شود، بلکه در خدمت هدف کلان‌تر «خوداتکایی» (P5) قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، توسعه صادرات نه به‌عنوان یک هدف فی‌نفسه برای حداکثرسازی سود، بلکه به‌عنوان ابزاری برای تقویت بنیه صنعت داخلی جهت تحقق «استقلال استراتژیک» تشویق می‌شود.

این رویکرد مقاومتی، در حوزه جدال‌گفتمانی به اوج صراحت ایدئولوژیک خود می‌رسد. برای نمونه فصل زنان و خانواده قانون برنامه، دولت را به تهیه اطلّس و شاخص‌های سنجش وضعیت زنان و خانواده و مهم‌تر از آن، «روشن نمودن ابعاد گفتمان انقلاب اسلامی... در عرصه بین‌المللی» و «تقویت رویکرد الگوی ایرانی-اسلامی زن (الگوی سوم)» مکلف می‌کند (قانون برنامه هفتم، فصل ۱۶، ماده ۷۹، بند الف). این ماده، پیگیری یک رویکرد بومی هویت در زنان و کانون یک تقابل‌گفتمانی در مقیاس جهانی است. این یک نمونه کلاسیک از آن چیزی است که گرامشی آن را «جنگ موضع»<sup>۱</sup> می‌نامد: تلاشی بلندمدت برای برهم زدن «عقل سلیم» مسلط و ایجاد یک هژمونی فرهنگی-ایدئولوژیک جدید از طریق نهادهای جامعه مدنی و فرهنگی (Gramsci, 1971: 229-239). هدف، صرفاً مدیریت مسائل داخلی زنان نیست، بلکه ترویج یک «بدیل تمدنی» در برابر الگوهای رقیب است. این یک کنش برای کسب «استقلال هویتی» و به چالش کشیدن هژمونی‌گفتمان‌های فمینیستی غربی است.

از این رو، این رویکرد نشان می‌دهد که حتی قدرتمندترین پارادایم درون‌زا در قانون، یعنی ائتلاف تکنو-اقتصادی، آزادی عمل مطلق ندارد. این پارادایم، چون رودخانه‌ای قدرتمند، در نهایت باید در بستری جریان یابد که دیواره‌های بلند «امنیت ملی»، «استقلال سیاسی» و «تمامیت فرهنگی» آن را تعریف کرده‌اند. این، مرز نهایی و

موردتاکید سیاست‌گذاری در این سند است و نشان می‌دهد که در تحلیل نهایی، منطق «سیاست» بر منطق «اقتصاد» سیطره دارد.

### غیبت معنادار «فرهنگ به‌مثابه مانع توسعه»

درنهایت، یافته مهم پژوهش نه یک «حضور»، بلکه یک «غیبت» است: غیبت رویکرد منسوخ «فرهنگ به‌مثابه مانع توسعه». برخلاف نظریات اولیه نوسازی که سنت‌ها و فرهنگ‌های بومی را به‌عنوان موانعی در برابر پیشرفت تصویر می‌کردند، در هیچ بخشی از قانون چنین نگاهی یافت نمی‌شود. این غیبت نشان می‌دهد که گفتمان رسمی سیاست‌گذاری در ایران، از دوگانه‌انگاری خام «سنت/مدرنیته» عبور کرده و پیچیدگی رابطه فرهنگ و توسعه را به رسمیت شناخته است.

جدول ۲. توزیع نسبی رویکردهای گفتمانی ۵ گانه فرهنگ و توسعه در متن قانون برنامه هفتم

نمونه‌های کلیدی (ارجاع به مواد)	موضوع کلیدی	نقش گفتمانی (تحلیل کیفی)	درصد از کل گفتمان (وزنی)	امتیاز وزنی تجمیعی	نماد	پارادایم (رویکرد به سیاست‌گذاری)
اصلاح نظام اداری (فصل ۲۳)	تمرکز بر کارایی، فرایندگرایی و مهندسی اجرا برای تحقق اهداف	هژمونیک (موتور اجرایی)	۳۲/۸	۷۸/۵	P۱	فرهنگ تسهیلگر/ مانع (کارکردی)
حمایت ویژه از صنعت پویانمایی (فصل ۱۵، ماده ۷۶)	تعریف پیشرفت به‌مثابه رشد اقتصادی، بهره‌وری و رفع ناترازی	هژمونیک (هدف غایی)	۲۱/۹	۴۷/۰	P۲	فرهنگ برای توسعه (اقتصادی)
توانمندسازی زنان روستایی و عشایر (فصل ۱، ماده ۶)	تعریف توسعه به‌مثابه عدالت، توانمندسازی و تعالی انسانی	چارچوب کلان / مقیلکننده	۲۰/۱	۴۳/۰	P۴	فرهنگ به‌مثابه خود توسعه (انسان‌گرا)
الگوی ایرانی-اسلامی زن (الگوی سوم) (فصل ۱۶، ماده ۷۹)	تعیین خطوط قرمز گفتمانی بر اساس امنیت، استقلال و هویت ملی	رقیب / حاشیه‌ای	۱۴/۰	۳۹/۰	P۵	فرهنگ به‌مثابه عرصه مقاومت
ارزیابی اثرات زیست‌محیطی (فصل ۳، ماده ۲۲)	تلاش برای حفاظت از محیط‌زیست، جامعه و حقوق در برابر توسعه	جزیره‌ای / صدای آلترناتیو	۱۰/۵	۲۲/۵	P۳	فرهنگ به‌مثابه بُعد توسعه (پایداری)
			۱۰۰	۲۳۹/۰		مجموع

برای ارائه یک تصویر عینی از میزان نفوذ و غلبه هر یک از پارادایم‌های پنج‌گانه در متن قانون، یک تحلیل فراوانی وزنی بر اساس واحدهای معنایی شناسایی شده (مواد و بندهای قانون) انجام شد. روش‌شناسی این شمارش این‌گونه بود که به هر «پارادایم اصلی» که منطق حاکم بر یک واحد تحلیلی را تشکیل می‌داد، امتیاز کامل (۱/۰) و به «پارادایم ثانویه» که نقشی حمایتی یا فرعی ایفا می‌کرد، امتیاز نیمه (۰/۵) اختصاص یافت. نتایج تجمعی این امتیازدهی در جدول ۲ خلاصه شده است. همان‌طور که داده‌های جدول ۲ به‌وضوح نشان می‌دهد، معماری گفتمانی قانون به‌هیچ‌وجه متوازن نیست. یک ائتلاف قدرتمند میان پارادایم‌های کارکردی (P1) و اقتصادی (P2) با در اختیار داشتن بیش از ۵۴ درصد از کل بدنه گفتمانی قانون، سیطره‌ای بلامنازع بر منطق حاکم بر سند دارند. در مقابل، پارادایم‌های پایداری محور (P3) و مقاومت فرهنگی (P5) که به ابعاد کیفی، اجتماعی و زیست‌محیطی پیشرفت می‌پردازند، مجموعاً با سهمی حدود ۲۴ درصدی، در جایگاه حاشیه‌ای قرار گرفته‌اند. پارادایم انسان‌گرا (P4) نیز با ایفای نقشی میانی، به‌عنوان یک چارچوب کلان مقیدکننده عمل می‌کند.

## بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با کالبدشکافی گفتمانی قانون برنامه هفتم، آن را نه یک سند منسجم، بلکه یک «میدان نبرد ایدئولوژیک» آشکار ساخت. تحلیل نشان داد که چگونه پارادایم‌های رقیب برای تعریف «پیشرفت» در این متن با یکدیگر درآمیخته و در حال نزاع هستند. در یک جمع‌بندی کلی، قانون برنامه هفتم یک موزاییک ایدئولوژیک است که در آن، منطق غالب، یک منطق ابزاری و اقتصادی است؛ اما این منطق به‌طور مداوم توسط ضدگفتمان‌های قدرتمندی که بر عدالت، پایداری و مقاومت هویتی توسعه ملی تأکید دارند، محدود، مقید و به چالش کشیده می‌شود. این تنش ساختاری میان رویکردها، زمینه را برای ارزیابی انتقادی شکاف میان این واقعیت متکثر و آرمان یکپارچه الگوی پیشرفت اسلامی-ایرانی فراهم می‌آورد. البته این ائتلاف هژمونیک میان گفتمان کارکردی (P1) و اقتصادی (P2) تصادفی نیست. این امر ریشه در فشارهای ساختاری حاکم بر کشور در زمان تدوین قانون دارد. در شرایطی که مسئله کشور «ناترازی‌های اقتصادی» و «رشد پایین» تعریف می‌شود، طبیعی است که سیاست‌گذار برای حل مسائل فوری، به سراغ ابزاری‌ترین و دم‌دستی‌ترین کارکردهای فرهنگ برود. در چنین فضایی، فرهنگ به‌عنوان «راه‌حل اقتصادی» (P2) و یا «روان‌کننده توسعه اقتصادی»

(P1) بازنمایی می‌شود و گفتمان‌های عمیق‌تر و بلندمدت‌تر (P3) و (P4) به حاشیه رانده می‌شوند.

در ادامه، یافته‌های توصیفی در پرتو چارچوب انتقادی استفاده شده در این پژوهش یعنی الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی به‌عنوان معیار هنجاری و مکتب پساتوسعه به‌عنوان لنز تبیینی مکمل، مورد واکاوی قرار می‌دهیم. بحث حاضر در سه محور سازمان یافته است: ۱. تبیین معماری گفتمانی قانون، ۲. تحلیل شکاف انسان‌شناختی میان «انسان توسعه‌یافته» و «انسان متعالی» و ۳. استخراج دلالت‌های نظری و راهبردهای سیاستی برای عبور از «توسعه‌زدگی».

### معماری منازعه: ائتلاف هژمونیک، مقاومت‌های محصور و چارچوب حاکمیتی

شاکله اصلی قانون بر یک ائتلاف هژمونیک میان پارادایم اقتصادی (P2) و کارکردی-ابزاری (P1) استوار است. این منطق، فرهنگ را به «منبعی برای رشد» (Yúdice, 2003: 9) و انسان را به «سرمایه‌ای برای تولید» تقلیل می‌دهد. این همان چیزی است که متفکران پساتوسعه آن را «دستگاه توسعه» می‌نامند (Escobar, 1995: 3-5)؛ سازوکاری که با تولید مسئله (مانند ناترازی اقتصادی) و ارائه راه‌حل فنی (مانند رشد ۸ درصدی)، گزینه‌های سیاسی و فرهنگی را از دستور کار خارج کرده و یک مسیر واحد و خطی را طبیعی و اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد. موادی چون ماده ۷۶ قانون برنامه هفتم (فصل ۱۸، فرهنگ) که به دنبال «افزایش کمی سهم اقتصاد فرهنگ و هنر» است و جهت‌گیری کلی فصل بیستم (علم، فناوری و آموزش عالی) که بر «جهت‌دهی آموزش به سمت نیازهای بازار» تأکید دارد، تجلی دقیق این منطق «ضد-سیاست» (Ferguson, 1994: 256-257) هستند که پیچیدگی‌های حیات اجتماعی را به کارکردهای تقلیل‌گرایانه اقتصادی فرو می‌کاهند.

در برابر این گفتمان مسلط، مقاومت‌هایی به شکل «جزایر پارادایمیک» ظاهر می‌شوند. ماده ۶ (فصل ۱، رشد اقتصادی) که بر «ایجاد، تثبیت و توسعه اشتغال با اولویت مناطق محروم» تمرکز دارد، با منطق «توسعه به‌مثابه قابلیت» و رفع محرومیت از آزادی‌های اساسی (Sen, 1999: 3, 87) همسوست و ماده ۲۲ (فصل ۳، اصلاح ساختار بودجه) که پروژه‌ها را به «ارزیابی اثرات زیست‌محیطی» مکلف می‌کند، پژواک «بُعد فرهنگی توسعه پایدار» (WCCD, 24: 1996) است. باین‌حال، از منظر پساتوسعه، این رویکردها نیز همچنان در «گفتمان توسعه» اسیرند. به‌عبارت‌دیگر، این مواد به دنبال «انسانی‌تر کردن» ماشین توسعه هستند، اما خود ماشین و جهت‌گیری ذاتی آن را به پرسش نمی‌کشند.

این منازعه، خود در یک گفتمان حاکمیتی و بومی (P5) قاب‌بندی می‌شود که برآمده از منطق استقلال‌خواهانه مکتب وابستگی (Schiller, 1976: 11-13) است. این چارچوب، جهت‌گیری‌های اقتصادی را مقید به ملاحظات ژئوپلیتیک و امر ملی می‌کند، چنانکه در ماده ۷۳ (فصل ۱۵، سلامت) بر «خودتکایی ۹۰ درصدی در دارو و تجهیزات پزشکی» و در ماده ۷۹ (فصل ۱۶، زنان و خانواده) بر «روشن نمودن ابعاد گفتمان انقلاب اسلامی در عرصه بین‌المللی» تأکید می‌شود. این نشان می‌دهد که منازعه، نه فقط بر سر «چگونگی» توسعه، بلکه بر سر «کنترل» آن نیز هست: توسعه‌ای ملی در برابر توسعه‌ای وابسته.

### شکاف کانونی: تضاد میان «انسان توسعه‌یافته» قانون و «انسان متعالی» الگو

نقطه کانونی تحلیل انتقادی، شکاف عمیق میان سوژه انسانی که قانون برنامه هفتم آن را مفروض می‌گیرد و سوژه‌ای است که الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به دنبال تحقق آن است. قانون در کالبد عملیاتی خود، انسانی را به تصویر می‌کشد که جوهر آن یک *انسان اقتصادی* است؛ موجودی که ارزش او با میزان کارایی، بهره‌وری و مشارکتش در چرخه تولید و مصرف سنجیده می‌شود. این همان سوژه‌ای است که گفتمان جهانی توسعه آن را تولید و تکثیر می‌کند.

در مقابل، «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» بر یک انسان‌شناسی دوساحتی و غایت‌شناسی توحیدی استوار است. سوژه این الگو، انسانی است با فطرت الهی که هدف غایی حیات او نه صرف رفاه مادی، بلکه «تعالی» و دستیابی به «حیات طیبه» است. در این نگاه، اقتصاد، سیاست و علم، ابزارهایی در خدمت شکوفایی ابعاد مختلف روحی و شخصیتی انسان متعالی هستند.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در قانون برنامه هفتم، این «انسان متعالی» از جایگاه «هدف غایی» به یک «استثناء اخلاقی» و هدف حاشیه‌ای و ابزاری در موادی معدود (مانند ماده ۶) تنزل یافته است. این یک نوع سیطره معرفتی است که در آن، منطق جهان‌شمول توسعه با تحمیل انسان‌شناسی و ارزش‌های خاص خود، الگوهای بومی و بدیل از زیستن و شدن را به حاشیه می‌راند. قانون، در عمل، الگوی پیشرفت بومی را از جایگاه روح حاکم به نهایتاً یک «پیوست فرهنگی» تقلیل داده و شکافی میان آرمان اعلامی فرهنگ‌محور و واقعیت عملیاتی اقتصادزده ایجاد کرده است.

## فراتر از توسعه‌زدگی

این تحلیل، دلالت‌های مهمی برای نظریه و عمل دارد. این پژوهش به صورت تجربی نشان می‌دهد که توسعه، یک مفهوم خنثی و فنی نیست، بلکه یک فراروایت قدرتمند با پیامدهای فرهنگی و سیاسی عمیق است. قانون برنامه هفتم، نمونه‌ای از «توسعه‌زدگی»<sup>۱</sup> است؛ وضعیتی که در آن، ذهنیت سیاست‌گذار چنان با منطق توسعه عجین شده که تصور بدیلی برای آن دشوار می‌نماید. همان‌طور که مجید رهنما استدلال می‌کند، این نوع برنامه‌ریزی اغلب به فقیرتر کردن معنای زندگی و نابودی تنوع فرهنگی منجر می‌شود (Rahnema, 1997: 9) برای پر کردن شکاف شناسایی شده و حرکت به سمت تحقق الگوی بومی، صرفاً «اصلاح» برنامه کافی نیست؛ بلکه یک چرخش پارادایمیک ضروری است.

## پیشنهاد‌های سیاستی

– **چرخش معرفتی در جهت سیاست‌گذاری (غلبه غایت بر ابزار):** پیشنهاد می‌شود

نظام برنامه‌ریزی کشور از منطق «افزودن پیوست فرهنگی» به برنامه‌های اقتصادی، به سمت یک تحول معرفتی حرکت کند. در این چرخش، اهداف کیفی و تعالی‌بخش الگوی پیشرفت (مبتنی بر منطق P4: فرهنگ به‌مثابه توسعه)، به‌عنوان «غایت‌غایات» و نقطه‌عزیمت برنامه‌ریزی تعریف‌شده و اهداف اقتصادی (رشد، اشتغال، تولید) به‌مثابه ابزارهای تابع برای تحقق آن غایات بازتعریف و تنظیم شوند. باید نقطه‌عزیمت را بر غایت انسان‌متعالی بومی و الزامات حیات اجتماعی آن قرار دهیم. سپس باید پرسید: چه ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ای برای نیل به این غایت ضروری هستند؟ این به معنای تعریف اقتصاد و رشد، ذیل فرهنگ و تعالی است، نه بالعکس.

– **عملیاتی‌سازی «شاخص‌های تعالی‌بخش»:** به‌موازات شاخص‌های کمی

اقتصادی همچون رشد اقتصادی و شاخص بهره‌وری، باید شاخص‌های کیفی و در مواردی کمی برای سنجش ابعاد غیرمادی پیشرفت (مانند عدالت، شکوفایی قابلیت‌های انسانی، معنویت، همبستگی اجتماعی، کاهش نابرابری‌های فرهنگی) تدوین و به‌صورت الزام‌آور در تمامی سیاست‌ها رصد شوند. می‌توان از شاخص‌هایی چون شاخص توسعه انسانی یا پیشرفت اجتماعی برای این

طراحی الهام گرفت. این امر، مفاهیم آرمانی را به اهداف سیاستی قابل رصد و پاسخگویی تبدیل می‌کند.

- گذار از «برنامه توسعه» به «بسترسازی برای زیست فعال بومی»: با الهام از رویکرد پساتوسعه‌ای، دولت باید نقش خود را از مجری توسعه به تسهیلگر و توانمندساز جوامع محلی تغییر دهد. این به معنای حمایت از «جایگزین‌هایی برای توسعه» است؛ یعنی تقویت الگوهای زیست و پیشرفت بومی که ریشه در فرهنگ و ارزش‌های محلی دارند و به‌جای تحمیل یک الگوی واحد از بالا، فضایی برای شکوفایی یک زیست‌جهان متنوع از معانی و مسیرهای پیشرفت را ذیل هویت ملی فراهم می‌آورند (Escobar, 2018).

- نهادینه‌سازی و تعمیم «ارزیابی فراگیر اثرات فرهنگی-اجتماعی»: الزام به ارزیابی اثرات (مثل متن مندرج در ماده ۲۲ که نماینده رویکرد P3 است) باید از سطح پروژه‌های عمرانی به سطح تمامی سیاست‌های کلان ملی (اقتصادی، صنعتی، فناوری و...) تسری یابد. این سازوکار نهادی به‌مثابه یک ترمز هنجاری عمل کرده و از غلبه ناخواسته منطق اقتصادی بر ابعاد انسانی و فرهنگی پیشرفت جلوگیری می‌کند و «بُعد فرهنگی توسعه» را در تمام ساحت‌های سیاست‌گذاری ادغام می‌نماید.

## تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

## منابع و مآخذ

- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۲). ارزیابی پارادایمی برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باغسنگانی، مهدی (۱۳۹۷). صورت‌بندی گفتمان سیاست فرهنگی امام خمینی (ره) [رساله دکتری، دانشگاه باقرالعلوم (ع)]. سامانه گنج. <https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/b27d466be5252b195fe51684269d6c85>
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۱). جهان‌های اجتماعی، تهران: چاپ و نشر فردا.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۷). درباره غرب (چاپ چهارم)، تهران: هرمس.
- ذو‌علم، علی (۱۳۹۷). پیشرفت عدالت‌محور: شاخص‌ها، راهبردها و الزامات، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- رفعی‌پور، فرامرز (۱۳۷۹). توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل علل پیدایش انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- سریع‌القولم، محمود (۱۳۷۹). عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۸۳). انسان‌شناسی یاریگری: درآمدی بر نظریه و طراحی توسعه پایدار، تهران: ثالث.
- قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۲). تهران: مجلس شورای اسلامی.
- کجویان، حسین (۱۳۸۶). تطورات گفتمان‌های هویتی ایران: ایرانیان در میان هویت ملی و دینی، تهران: نشر نی.
- مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت (۱۳۹۷). سند الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت. تهران: دفتر نشر الگو.
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۸). آسیب‌شناسی برنامه‌های توسعه در ایران (مجموعه گزارش‌ها).
- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۸۹). صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی (ره)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- مهدوی، محمدحسین؛ یزدانی زازرانی، محمدرضا و علیرضا گلشنی (۱۳۹۱). آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری توسعه فرهنگی در برنامه پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران. ماه‌نامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۲(۴)، ۵۳-۶۴.
- <https://doi.org/10.30510/psi.2023.391973.4298>
- هاشمیان، محمدحسین و سعید خورشیدی (۱۳۹۹). دلالت‌های نظریه فرهنگ صدرایی در حوزه خط‌مشی‌گذاری فرهنگ. دوفصلنامه علمی پژوهشی دین و سیاست فرهنگی، ۷(۱)، ۴۸-۷۰.
- Baghsangani, M. (2018). Formulation of the Discourse of Imam Khomeini's Cultural Policy [Doctoral dissertation, Baqir al-Olum University]. Ganj System. <https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/b27d-466be5252b195fe51684269d6c85> [In Persian]

- Center for the Islamic-Iranian Model of Progress. (2018). *The Basic Document of the Islamic-Iranian Model of Progress*. Tehran: Olgoo Publishing Office. **[In Persian]**
- Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2018). *Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches* (4th ed.). Sage publications.
- Davari Ardakani, R. (2018). *About the West* (4th ed.). Tehran: Hermes. **[In Persian]**
- Escobar, A. (1995). *Encountering development: The making and unmaking of the Third World*. Princeton University Press.
- Fairclough, N. (2013). *Critical discourse analysis: The critical study of language* (2nd ed.). Routledge.
- Farhadi, M. (2004). *Anthropology of Mutual Assistance (Yarigari): An Introduction to the Theory and Design of Sustainable Development*. Tehran: Saless Publication. **[In Persian]**
- Ferguson, J. (1994). *The anti-politics machine: "Development," depoliticization, and bureaucratic power in Lesotho*. University of Minnesota Press.
- Foucault, M. (2007). *Security, territory, population: Lectures at the Collège de France, 1977-1978* (M. Senellart, Ed.; G. Burchell, Trans.). Palgrave Macmillan. <https://doi.org/10.22439/fs.v0i5.1412>
- Galtung, J. (1971). A structural theory of imperialism. *Journal of Peace Research*, 8(2), 81-117. <https://doi.org/10.1177/002234337100800201>
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks* (Q. Hoare & G. Nowell Smith, Eds. & Trans.). International Publishers.
- Harrison, L. E., & Huntington, S. P. (Eds.). (2000). *Culture matters: How values shape human progress*. Basic Books. <https://doi.org/10.1525/aa.2002.104.3.978>
- Hashemian, M. H., & Khorshidi, S. (2020). Implications of Sadra's Theory of Culture in the Field of Cultural Policy-Making. *Journal of Religion and Cultural Policy*, 7(1), 7-48. **[In Persian]**
- Howkins, J. (2001). *The creative economy: How people make money from ideas*. Penguin Press.
- Hsieh, H. F., & Shannon, S. E. (2005). Three approaches to qualitative content analysis. *Qualitative Health Research*, 15(9), 1277-1288. <https://doi.org/10.1177/1049732305276687>
- Iman, M. T. (2013). *A Paradigmatic Evaluation of the Economic, Social, and Cultural Development Plans of the Islamic Republic of Iran*. Qom: Research Institute of Hawzah and University. **[In Persian]**
- Inkeles, A., & Smith, D. H. (1974). *Becoming modern: Individual change in six developing countries*. Harvard University Press. <https://doi.org/10.4159/harvard.9780674499348>
- Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (2010). *Sahifeh-ye Imam: The Collection of Imam Khomeini's Works*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. **[In Persian]**
- Islamic Parliament Research Center. (2019). *Pathology of Development Plans in Iran (Collection of Reports)*. **[In Persian]**
- Kachouian, H. (2007). *Evolutions of Identity Discourses in Iran: Iranians between National and Religious Identity*. Tehran: Ney Publishing. **[In Persian]**
- Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics*. Verso. <https://doi.org/10.1515/9781474472593-004>

- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Sage publications. [https://doi.org/10.1016/0147-1767\(85\)90062-8](https://doi.org/10.1016/0147-1767(85)90062-8)
- Mahdavi, M. H., Yazdani Zazerani, M. R., & Golshani, A. (2012). Pathology of Cultural Development Policy-Making in the Fifth Development Plan of the Islamic Republic of Iran. *Iranian Journal of Political Sociology*, 2(4), 53-64. **[In Persian]**
- Parsania, H. (2012). *Social Worlds*. Tehran: Farda Publishing. **[In Persian]**
- Patton, M. Q. (2015). *Qualitative research & evaluation methods* (4th ed.). Sage publications.
- Polanyi, K. (2001). *The great transformation: The political and economic origins of our time*. Beacon Press. <https://doi.org/10.17161/str.1808.5695>
- Rafipour, F. (2000). *Development and Conflict: An Attempt to Analyze the Causes of the Islamic Revolution and Social Issues in Iran*. Tehran: Sherkat-e Sahami Enteshar. **[In Persian]**
- Rahnema, M. (1997). Introduction: Towards a post-development age. In M. Rahnema & V. Bawtree (Eds.), *The post-development reader* (pp. vii-xix). Zed Books. <https://doi.org/10.7202/704008ar>
- Rostow, W. W. (1960). *The stages of economic growth: A non-communist manifesto*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1126/science.131.3408.1201>
- Sariolghalam, M. (2000). *Rationality and the Future of Iran's Development*. Tehran: Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies. **[In Persian]**
- Schiller, H. I. (1976). *Communication and cultural domination*. International Arts and Sciences Press. <https://doi.org/10.1177/009365027800500406>
- Scott, J. C. (1998). *Seeing like a state: How certain schemes to improve the human condition have failed*. Yale University Press. <https://doi.org/10.12987/9780300252989>
- Sen, A. (1999). *Development as freedom*. Oxford University Press.
- The Law of the Seventh Five-Year Development Plan of the Islamic Republic of Iran. (2023). Tehran: Islamic Parliament of Iran. **[In Persian]**
- Weber, M. (1978). *Economy and society: An outline of interpretive sociology* (G. Roth & C. Wittich, Eds.). University of California Press. (Original work published 1922). <https://doi.org/10.1177/0002764207299352>
- World Commission on Culture and Development (WCCD). (1995). *Our creative diversity*. UNESCO Publishing.
- World Commission on Environment and Development (WCED). (1987). *Our common future*. Oxford University Press.
- Yúdice, G. (2003). *The expediency of culture: Uses of culture in the global era*. Duke University Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctv11smt88>
- Zuelm, A. (2018). *Justice-Oriented Progress; Indicators, Strategies, and Requirements*. Tehran: Research Institute for Islamic Culture and Thought. **[In Persian]**



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.